

## ایدئولوژی بدبینانه: سیاست خارجی ایالات متحده در برابر جمهوری اسلامی ایران

محمد رضا تخشید<sup>۱</sup>

سیروس فیضی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۹۳/۸/۲۱، تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۲/۷

### چکیده

بررسی امتناع در برقراری روابط میان ایران و آمریکا، مهم‌ترین بحث حوزه‌ی مطالعات ایران و آمریکاست. در راستای این پرسش که چرا این روابط عادی نمی‌شود، معمولاً بیشتر انتقادات متوجه ایران بوده و سیاست خارجی آمریکا بسیار کم‌انتقاد مفروض می‌شود. این مقاله در نظر دارد با بررسی انتقادی سیاست خارجی ایالات متحده در دوران کلینتون و بوش (سال‌های مقارن با ریاست جمهوری سیدمحمد خاتمی، ۸۴-۱۳۷۶)، چنان فرضیه‌ای را به چالش کشد. فرضیه‌ی رقیب این است که در سیاست خارجی آمریکا، برداشت مسلط از نظام جمهوری اسلامی بر پایه‌ی مبانی خاصی شکل می‌گیرد و در چالش با ایران به شکل «ایدئولوژی بدبینانه» ای عمل می‌کند که عادی‌شدن این روابط را برنمی‌تابد. برای بررسی این فرضیه، نخست، مهم‌ترین مبانی سیاست خارجی آمریکا در برابر جمهوری اسلامی بررسی می‌گردد تا نشان داده شود که دیدگاه مزبور چگونه تحت یک ایدئولوژی بدبینانه سامان می‌یابد، آن‌گاه سیاست مذکور در خلال سال‌های یاد شده مورد نقد و تحلیل واقع، و الگوهایی از آن استخراج می‌گردد که نشان‌دهنده‌ی امتناع از عادی‌شدن روابط با جمهوری اسلامی ایران است.

۱. استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه تهران، [takhshid@ut.ac.ir](mailto:takhshid@ut.ac.ir)  
۲. استادیار تاریخ دانشگاه تهران (نویسنده‌ی مسئول)، [cfaizee@ut.ac.ir](mailto:cfaizee@ut.ac.ir)

**کلید واژه‌ها:** جمهوری اسلامی ایران، آمریکا، سیاست خارجی، چرخه‌ی منازعه، ایدئولوژی بدبینانه

## مقدمه

سیاست خارجی آمریکا در رویارویی با جمهوری اسلامی ایران، همواره با ابهام خاصی همراه بوده است؛ به عنوان نمونه، آمریکا از زمان اشغال سفارت‌اش در تهران، چندین رهیافت از استقبال تا تقابل جویی و سپس همکاری، در پیش گرفته که اصولی به نظر نمی‌آید. در دوره‌ی کارتر ابتدا تظاهر نمود که از دولت تازه استقبال می‌نماید، اما در خفا بر آن گردید که با مداخله‌ی نظامی و کودتا، مقاصد خود را پیش برد. در دوره‌ی ریگان، سیاست اولیه، تقابل با ایران بود. وی در مبارزات انتخاباتی‌اش اعلام کرد که با ایران درگیر خواهد شد، اما در سال ۱۹۸۶ ناگهان تصمیم گرفت وارد معامله‌ی تسلیحاتی با ایران شود و در خلال آن از عادی‌شدن روابط دو کشور دم زد. روابط دو کشور تا پایان جنگ ایران و عراق باز هم به وخامت گرایید و در زمان جنگ خلیج فارس، تحت تأثیر بی‌طرفی ایران تا حدودی بهتر شد. این وضع با ماجرای دادگاه میکونوس در سال ۱۹۹۲ تغییر نمود و با تحریم‌های داماتو، عملاً وخیم‌تر گردید. در این دوره، حتی تلاش برای گره زدن روابط سیاسی به منافع اقتصادی از طریق معامله‌ی نفتی کونکو هم راه به جایی نبرد.

در سال‌های ۸۴-۱۳۷۶، وضعیت مزبور مجدداً تکرار شد. با جهت‌گیری اصلاحات و تنش‌زدایی در سیاست خارجی، آمریکا ابتدا از آن استقبال نمود، اما روابط دو کشور نهایتاً به واسطه‌ی رفتار خاص مقامات آمریکایی که برای تهران رضایت‌بخش نبود، راه به جایی نبرد و با آمدن جمهوری خواهان، حتی بدتر هم شد. بدین‌سان، نوسان مکرر و پی‌درپی سیاست خارجی آمریکا در برابر ایران، این سؤال را پیش می‌آورد که چرا کشور مزبور، جمهوری اسلامی را به نحوی شایسته که بیانگر نماینده‌ی یک کشور مستقل و قدرتمند منطقه‌ای است، در نمی‌یابد تا روابط دو کشور عادی شود.

در تلاش برای بررسی این مسئله، ما به دو نگرش مهم در سیاست خارجی آمریکا نظر می‌افکنیم که زیر عنوان «ایدئولوژی بدبینانه» جمع‌بندی می‌شود:

نگرش قوی سیطره‌جویانه‌ای که وجه ایدئولوژیک دارد، و دیگر، نگرش بدبینانه‌ای که آن را از ریسک کردن و پرداختن به برقراری روابط، بازمی‌دارد. با توجه به این دو، فرضیه‌ی بحث را این گونه سامان می‌دهیم که سیطره‌ی ایدئولوژی بدبینانه در سیاست خارجی آمریکا، سبب می‌شود تا روابط با جمهوری اسلامی به مثابه یک «دولت بنیادگرا»، مردود شود. در این راه، ابتدا یک بحث نظری در مورد شکل‌گیری برداشت‌های بدبینانه در ارتباط با جمهوری اسلامی مطرح می‌شود، آن‌گاه روابط دو کشور در این دوره مرور و نقاط عطف آن بررسی می‌شود. در پایان و به عنوان نتیجه، گزاره‌هایی از الگوی عمل ایالات متحده در برابر جمهوری اسلامی ایران استخراج و به بحث گذارده می‌شود.

### ایدئولوژی بدبینانه

بسیاری وجود یک سنت قوی ایدئولوژیک در سیاست خارجی آمریکا را مورد تأکید قرار داده‌اند که عمدتاً متأثر از مفاهیم ذیل است: خاص بودن آمریکا، و سنت لیبرالی و بین‌الملل‌گرایی یا مداخله‌گرایی آن در دوران پس از جنگ جهانی دوم. این وضعیت ایدئولوژیک از طریق دو مفهوم دیگر در برابر جمهوری اسلامی به شکلی بدتر بازتولید شده است: تجربه‌ی شکست، و رسوخ عوامل محیطی. با این مفاهیم و با الهام از الگوی «چرخه‌ی منازعه» (conflict spiral)، الگویی نظری ارائه می‌دهیم که کارکرد ایدئولوژی بدبینانه را در روابط دو کشور نشان دهد. در حقیقت با سری نخست مفاهیم به ایدئولوژیک بودن سیاست خارجی آمریکا پی می‌بریم، و با سری دوم، وجه بدبینانه‌ی عملکرد آن را در قبال جمهوری اسلامی ایران بررسی می‌نماییم. نخست این مفاهیم را بررسی نموده، سپس چگونگی تعامل آن‌ها را در بدبینانه ساختن نگرش آمریکا به جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهیم.

### الف) خاص بودن آمریکا

آمریکا در ادبیات سیاست خارجی‌اش، معمولاً جامعه‌ی خاص، بی‌همتا و

استثنایی تلقی می‌شود. این عقیده که آمریکا تکامل یافته‌ترین تمدن بشری است و با بقیه‌ی کشورها و ملت‌ها تفاوت فاحش دارد، در میان آمریکایی‌ها بسیار رایج است. هارتز (Hartz) بر آن است که لیبرالیسم جان لاک آن قدر در زندگی آمریکایی رسوخ کرده که ممکن است آن‌ها نسبت به آن چه اسماً یک ایدئولوژی است، غافل باشند. اساس و پایه‌ی ایدئولوژی لیبرالیسم با استدلالی منطقی، تجربه‌ی استثنایی آمریکا است (کگلی و ویتکف، ۱۳۸۲، ۹-۳۶۸).

نویسندگان اعلامیه‌ی استقلال آمریکا نیز همین خاص بودن را در نظر داشتند. آمون، نقل می‌کند که بنیانگذاران آمریکا، آن را نوع خاصی از حکومت، آزادی، ملت و ... تصور می‌کردند (Ammon, 1990, 491). موریس در بحث‌های تدوین قانون اساسی اعلام می‌نمود: آقایان، من به عنوان نماینده‌ی آمریکا به این جا آمده‌ام، اما اجازه می‌دهم که خود را نماینده‌ی بشریت بدانم؛ زیرا آن چه در این کنوانسیون می‌گذرد، بر تمامی جامعه‌ی انسانی تأثیر خواهد گذاشت (امجد، ۱۳۸۳، ۷-۱۶).

تا جنگ جهانی اول، عقیده‌ی اصلی در مورد انزوگرایی این بود که ایالات متحده، کشوری خاص و بی‌نظیر است و با شرکت در مناسبات اروپایی، این خاص بودن از بین می‌رود. جورج واشنگتن از این مناسبات به عنوان «اتحادهای دردسر ساز» یاد کرد و سفارش نمود از آن پرهیز شود (Donnelly and Ser-chuk, 2005). «عدم مداخله‌ی اروپا در آمریکا» در آئین مونرو هم از همین خاص بودن الهام گرفت. در پایان جنگ داخلی که نقطه‌ی عطف مهمی در تاریخ آمریکاست، آبراهام لینکلن در نطق تاریخی خود که به بیانیه‌ی آزادی معروف شد، از «ملت تازه» و «آزادی تازه» نام می‌برد که تأکیدی بر تفاوت مردم آمریکا با بقیه‌ی مردمان جهان بود.

بانکرافت (Bancroft) در این زمینه می‌گفت: به عقیده‌ی آمریکایی‌ها، در یک زمان مناسب پس از قرن‌ها ... جمهوری‌ای سر برآورده که همه‌ی خوبی‌های سیستم‌های حکومتی قبلی را یکجا گردآورده و از بدی‌ها و خرابکاری‌های نظام‌های حکومتی سابق، درس عبرت گرفته است ... (رشیدی، ۱۳۸۰، ۵).

هانت بر آن است که ایده‌های سیاست خارجی آمریکا، از این کشور یک اسطوره ساخته است. افسانه‌ی بی‌همتا بودن ملت و قدرت آمریکا، ایده‌ی تغییر مسیر تاریخ، صدور ارزش‌ها به جهانیان، و ... (Hunt, 1987, 3). رویدادهای

مهم در مسیر قدرت‌یابی، به بازتعریف این هویت و خاص‌تر شدن آن کمک کردند. دوری از اروپا و عرصه‌ی نبرد، موفقیت آمریکا را رقم زد و تصور استثنایی بودن، خود بزرگ‌بینی و حتی شکست‌ناپذیری کشور مزبور را بیش از پیش تقویت نمود.

### ب) سنت لیبرالی

دموکراسی، حقوق بشر، آزادی‌های مدنی، مالکیت خصوصی و دیگر ارزش‌های لیبرالی که جان لاک و دانشمندان دیگر عصر روشنگری مطرح کرده بودند، همگی، بخش‌های مهم پیام انقلاب آمریکا بود، اما آغاز جنگ سرد و پیدا شدن رقیبی به نام شوروی، لیبرالیسم آمریکایی را بسیار محافظه‌کار نمود.

سر دادن شعار «دنیای آزاد» در برابر «امپراتوری شر»، به چنین سنتی ارزش ایدئولوژیک بخشید. ابتدا پدیده مکارتیسم مطرح شد تا عناصر کمونیستی را که نفوذ قابل توجهی پیدا کرده بودند، بزداید و نیروهای داخلی را در خدمت سیاست خارجی دوران جنگ سرد سازمان دهد و بسیج نماید. این ایده سپس در سیاست خارجی به ایدئولوژی مبارزه بدل شد. از آن زمان، تقریباً همه‌ی دولت‌های ایالات متحده از دموکرات تا جمهوری خواه، بر لزوم رعایت چنین سنتی توجه داشته‌اند. شلزینگر (Schlesinger, 1988) و شریکر (Schrecker, 2002)، داستان مبارزه‌ی لیبرالیسم علیه کمونیسم و رویدادهای مرتبط با آن را به طور مفصل بررسی نموده‌اند. پایان جنگ سرد مجدداً این نگرش را خالص‌تر نمود و آمریکایی‌ها را به سوی این باور سوق داد که تصور کنند لیبرالیسم به دلیل صداقت و درستی آن بر ایدئولوژی مقابل، پیروز شده است.

### پ) بین‌الملل‌گرایی

بین‌الملل‌گرایی یا مداخله‌گرایی را ما مصداق بسط دو متغیر پیشین در امور جهانی می‌دانیم. هنگامی که هویتی خاص از «آمریکایی بودن» و سپس نظام عقاید خاص در جامعه‌ی ایالات متحده شکل گرفت، رفته رفته فضا برای گسترش و صدور آن به بیرون فراهم شد. به گفته‌ی کسینجر: نگرش غالب در اولین روزهای جمهوری این بود که ملت در حال پیدایش آمریکا می‌تواند

با عمل به اصول اخلاقی در داخل کشور خود، بهترین وسیله برای ارتقای دموکراسی [در جهان] باشد (کسینجر، ۱۳۷۹، ص ۷۶). آمریکا به موازات این که در روزگار مونرو از یک قدرت متوسط به یک قدرت بزرگ در جنگ جهانی اول و سپس یک ابرقدرت در دوران جنگ سرد مبدل شد، گرایش به جهانگیر نمودن این نظام عقاید یا «ارزش‌های آمریکایی» پیدا نمود.

در روزگار کنونی، این توقع آمریکایی‌ها حتی فزونی یافته است. کریستول و بروکس در مورد رسالت جهانی آمریکا بر این اعتقادند: ناسیونالیسم ما، ناسیونالیسم یک ملت استثنایی بر مبنای یک اصل جهانی است که به قول لینکلن، یک حقیقت محض است که قابل اعمال به همه انسان‌ها و همه زمان‌هاست (Ryn, 2003, 387). بوش، رئیس‌جمهور پیشین آمریکا نیز بر این اعتقاد بود: نظامی از ارزش‌ها هست که نمی‌تواند مورد مصالحه قرار گیرد، و این‌ها ارزش‌هایی هستند که ما می‌ستاییم و اگر این ارزش‌ها به اندازه‌ی کافی برای مردم ما خوب هستند، باید به اندازه‌ی کافی برای دیگران هم خوب باشند (Ryn, 2003: 396).

رابرت گیگن از سرسخت‌ترین طرفداران به کارگیری قدرت آمریکا در گسترش دموکراسی بر آن است که آمریکایی‌ها به عنوان فرزندان خوب سنت روشنگری، به کامل بودن انسان اعتقاد دارند؛ همچنین بر این باورند که ... امنیت جهانی و یک نظم لیبرال، به اعمال قدرت ایالات متحده که «ملتی غیرقابل چشم‌پوشی» است، بستگی دارد (Ryn, 2003, 386-7). از همه‌ی این‌ها جالب‌تر، اظهارات ویلسون رییس‌جمهور نام‌آور ایالات متحده‌ی آمریکا، پیش از جنگ جهانی اول در چهارم جولای ۱۹۱۴ است: نقش آمریکا، خدمت به «حقوق بشریت» است؛ پرچم ایالات متحده نه تنها پرچم آمریکا، بلکه پرچم بشریت است (Ryn, 2003: 390). کسینجر نیز معتقد بود: هیچ جامعه‌ای همانند جامعه‌ی آمریکا، سرسختانه ... بر جهانی بودن ارزش‌های خود پافشاری ننموده، و هیچ ملتی بیش از مردم ایالات متحده ... در دنبال کردن اعتقادات تاریخی و اخلاقی خود، مصر نبوده است (کسینجر، ۱۳۷۹: ۵۴). به این ترتیب، بین‌الملل‌گرایی محصول آن نظام عقاید است و هنگامی که با قدرت همراه می‌شود، صدور آن به مثابه‌ی سلاحی مؤثر، ارزشمند می‌نماید و مبنای اخلاقی سیاست خارجی قرار می‌گیرد.

این سه شاخص، ایدئولوژیک بودن و بنیان مشروعیت‌بخش روحیه‌ی

مغرورانه یا متکبرانه‌ی سیاست خارجی آمریکا را توصیف می‌کند، که شوپ و مینتز، اجتماع شاخص‌های مزبور را سبب شکل‌گیری روند سلطه‌گری در سیاست خارجی آمریکا دانسته‌اند (شومپتر و مینتز، ۱۳۷۱). اکنون به معرفی دو شاخص دیگر می‌پردازیم که در ارتباط خاص با جمهوری اسلامی مطرح است و به این وضعیت، حالتی منفی و تشدید یافته می‌دهد.

### ت) تجربه‌های شکست

آمریکا در تاریخ روابطش با جمهوری اسلامی، شکست‌هایی را تجربه نموده که برخی از آن‌ها تا دوره‌ی مورد نظر از این قرارند: شکست در پیش‌بینی و برآورد انقلاب اسلامی (سمتی، ۱۳۷۷)، اشتباه در راه دادن شاه به خاک آمریکا و تحقیر ناشی از تسخیر سفارت آن در تهران، شکست در نجات عملیات گروگان‌ها، رسوایی ایران گیت، و ناکامی‌های بسیار دیگر که سبب سرخوردگی در سیاست خارجی‌اش در ارتباط با ایران شده است. این تجربه‌های شکست، هم حس انتقام‌جویی را در سیاست آن کشور نسبت به جمهوری اسلامی برمی‌انگیزد و هم این که در شرایط متعادل‌تر، انگیزه‌ی آن را برای عادی‌سازی روابط، می‌زداید.

### ث) رسوخ عوامل محیطی

منظور از این شاخص، حضور و مداخله‌ی ناروا و منفی کشورهای مؤثر منطقه در مناسبات بین ایران و آمریکاست. در مورد عربستان، این موضوع با پیشینه‌ی قدرت‌طلبی ایران و ژاندارم بودن آن در دهه‌ی سال‌های ۱۹۷۰ ارتباط دارد که نظم منطقه را در دست داشت. در سال‌های پس از انقلاب اسلامی نیز چنین روندی با سیاست «صدور انقلاب» دنبال شد، که ویژگی خاص آن، نادیده گرفتن حکومت‌های منطقه بود (Ramazani, 1990)؛ علاوه بر این‌ها، عربستان تصور می‌کند با بهبود روابط ایران و آمریکا، کشور مزبور بیش از هر زمان دیگر منزوی و نادیده گرفته می‌شود.

در مورد اسرائیل با توجه به سیاست «ضد صهیونیستی» جمهوری اسلامی، وضعیتی بدین قرار حاکم است: جلوه دادن جمهوری

اسلامی به عنوان عامل تمام مشکلات سیاسی و امنیتی منطقه، و حفظ پیوندهای گسترده با ایالات متحده مانند خریدهای نظامی.

مبنای مهم این سیاست، اسرائیل و کشورهای عرب منطقه‌اند. در نتیجه‌ی این روابط گسترده، سیاست ایرانی آمریکا همیشه معطوف به ملاحظات منافع این کشورها بوده است. از نظر بیل، منافع استیلاجویی آمریکا در خاورمیانه، حول منافع اسرائیل است. به باور وی، آمریکا همچنان از پشت عینکی به ایران می‌نگرد که اسرائیل برایش ساخته است. اگرچه در محافل دانشگاهی همیشه بهبود روابط دو کشور توصیه می‌شود، اما ایپاک به عنوان مهم‌ترین لابی طرفدار اسرائیل با آن مخالف است (بیل، ۱۳۸۱، ۵۳). مخالفت اسرائیل با گسترش روابط دو کشور را باید با این ملاحظه در نظر گرفت که محافظی قدرتمند و بسیار ذی‌نفوذ، این سیاست اسرائیل را به پیش می‌برند. این سری از کشورها، منافعی استراتژیک از نبود روابط ایران و آمریکا برای خود تعریف کرده‌اند.

در طیفی دیگر، قدرت‌های فرامنطقه‌ای ذی‌نفوذ شامل روسیه، چین و اتحادیه‌ی اروپا قرار دارند. روسیه در روابط با ایالات متحده، هم نگاه استراتژیک به ایران دارد و هم نگاه اقتصادی؛ بنابراین پس از پایان جنگ سرد و با از دست دادن بسیاری از ابزارهای سیاسی‌اش، در پی آن است که از یک «جمهوری اسلامی تندرو» که می‌تواند مزاحم سیاست‌ها و برنامه‌های آمریکا باشد، عاملی برای تعدیل سیاست واشنگتن در منطقه فراهم آورد؛ نیز در نظر دارد از بازار ایران نیز به ویژه بازار تسلیحاتی - که در رژیم سابق عمدتاً در دست غرب بود، بهره‌ی وافی ببرد. چین هم با درجاتی تخفیف نسبت به روسیه، چنین منطقی را در روابط خود با ایران دنبال می‌کند.

روابط با اتحادیه‌ی اروپا از حیث اقتصادی مطرح است. منطق این روابط آن است که با رفع نیازهای اقتصادی تهران، گرایش به آمریکا کمتر می‌شود. در حقیقت، اتحادیه‌ی اروپا خود را جانشین آمریکا در روابط با ایران می‌داند. این گروه از کشورها از نبود این روابط، بهره‌مند می‌شوند.



## الگوی نظری چرخه‌ی منازعه

«الگو رفتار» در چرخه‌ی منازعه با ایدئولوژی، رابطه‌ای مستقیم دارد. در این الگو رفتاری، انتخاب‌ها جنبه‌ی ایدئولوژیک دارند. به قول رینولدز، ایدئولوژی اگرچه جهت‌دهنده است و عمل را تضمین نمی‌کند، اما راهی پیشنهاد می‌نماید که از لحاظ اعتقادی مطلوب‌تر باشد (رینولدز، ۱۳۷۱: ۱۵۹). چرخه‌ی منازعه، معرف تغییرات نامطلوب در کنش و واکنش دو بازیگر نسبت به هم است که به هنگام تشدید، فرایند «بالا گرفتن» (escalation) را پیش می‌آورد که به معنای تشدید منازعه است (Kriesberg, 1998: 152). طرز تلقی‌های منفی، نگرش‌های قالبی، برداشت‌های دلخواهانه و گزینشی، عوامل محیطی و ... در بالا گرفتن این چرخه مؤثرند. منازعه هنگامی که بالا می‌گیرد، هویت‌ها تقویت و منافع تازه‌تری مطرح می‌شود (Hopf, 1998) و در اصل، ماتریس بازی به سمت پیچیدگی می‌گراید. در این حالت، دو طرف ممکن است برای تأثیرگذاری بیشتر بر طرف مقابل، بازیگران دیگری را نیز وارد نمایند (Kriesberg, 1998).

در یک منازعه، دو طرف می‌توانند هم چرخه‌های «انتقامی» و هم «دفاعی» را دنبال کنند. در چرخه‌ی انتقام‌جویانه، معمولاً یک طرف آسیب دیده و مایل است آن را تلافی نماید، اما در چرخه‌ی دفاعی، هر طرف سعی می‌کند از خودش در برابر طرف مقابل محافظت نماید. چرخه‌های انتقام‌جویانه از روی خشم و کینه شکل می‌گیرند و چرخه‌های دفاعی از روی ترس (Kriesberg, 1998: 158). اگر واکنش‌ها برای مدتی به شکل غیرافراطی تکرار شوند، چرخه‌ی منازعه حالت عقلانی و دفاعی می‌یابد. در این حالت، معمولاً طرفین به دور از خشونت، مسیرهای خاصی برای ادامه یا به پایان بردن این چرخه دنبال می‌کنند (Bartos and Wehr, 2002: 9). در شرایطی که دو طرف منافع مهمی از بابت این چرخه به هم زده باشند، چه بسا آگاهانه و عامدانه به این وضعیت ادامه بدهند، و صرفاً در صدد مدیریت آن برآیند. در وضعیتی دیگر، طرفین ممکن است بخواهند همدیگر را با شرایط خاصی بپذیرند و به همین خاطر در یک روند طولانی، در پی ایجاد تغییراتی در همدیگر خواهند بود. این حالت را «وضعیت تغییر ساختاری» می‌گویند (Kriesberg, 1998: 16). این مرحله قابل مدیریت است، اما ممکن است

مدت‌ها طول بکشد؛ به ویژه اگر مباحث هویتی و یا آرمان‌های بلندپروازانه مطرح باشد.

در دعوی خاص جمهوری اسلامی و آمریکا، این دو وضعیت دست کم پس از پایان جنگ ایران و عراق، از وضعیت بحرانی غیرقابل پیش‌بینی گذشته و در مسیری عقلانی به دعوا ادامه می‌دهند. در این موقعیت تازه، دعوا بسیار پیچیده شده است. از یک سو، آمریکا به واسطه‌ی موقعیت تک‌قطبی‌اش تمایل کمی به پیشگامی در روابط دارد، و از سوی دیگر، مایل نیست بار دیگر پرستیژ خود را در برابر جمهوری اسلامی به آزمون گذارد. عوامل محیطی هم بسیار فعال شده و طرفین منازعه، منافع زیادی برای خود در نظر گرفته‌اند که به راحتی از آن‌ها نمی‌گذرند.

در این «بازی» روابط، اگرچه همکاری‌هایی در موقعیت‌های مناسب و لازم صورت می‌گیرد، اما عادی شدن روابط سیاسی، موقعیتی اسطوره‌ای یافته و رفتن به سوی آن، حرمت خاصی دارد. این بازی اگرچه حالت عقلانی‌تری یافته، اما با گذشت زمان، خود بازی، اهمیتی بیش از اصل روابط می‌یابد. به این ترتیب که طرفین به اقتضای نیازشان، چرخه را از مسیر بهبود خارج و یا در مسیر آن قرار می‌دهند و از این موضوع برای بهتر کردن موقعیت چانه‌زنی و جایگاه ایدئولوژیک خود به ویژه در داخل کشور و منطقه، بهره می‌گیرند. در این میان، بحث ما این است که آمریکا مایل نیست جمهوری اسلامی در موقعیت برتری قرار گیرد، و در نتیجه، چرخه با ردها یا پذیرش‌های غیرمحترمانه از سوی ایالات متحده، مدام گرم‌تر می‌شود و این بازی حالت تازه‌تری می‌یابد، و به همین خاطر نباید از پیشنهادهای جالبی که طرح می‌شوند، اغفال شد، بلکه باید به مثابه بخشی از این بازی پیچیده به آن نگریست.

### گشایش نسنجیده

در سال ۱۳۷۶ با انتخاب محمد خاتمی به عنوان رئیس‌جمهور، امید به بهبود روابط ایران و آمریکا پدیدار شد. در ماه‌های پیش از آن، یک سلسله اقدامات منفی در روابط دو کشور صورت گرفت که اوضاع را بسیار دشوار ساخته بود. این که خاتمی می‌توانست از این وضع بگذرد و روابط را بهبود بخشد، مسئله‌ی مهمی بود که دو کشور با بی‌میلی از آن استقبال کردند. ایالات متحده در

آخرین دور مقابله با جمهوری اسلامی، قرارداد یک میلیارد دلاری را که کونکو برنده شده بود، لغو کرد و هم‌زمان با تصویب قانون داماتو، مجازات سختی برای همکاری در صنعت نفت ایران در نظر گرفت. شاید انتخاب خاتمی به دو دلیل به مثابه پیشنهادی به نظر می‌رسید که جمهوری اسلامی مایل بود ببیند آمریکا با آن چه می‌کند: نخست این که گرایش به میانه‌روی در سیاست خارجی، خواست عمومی مردم شده بود که خاتمی نوید داده بود، و دوم این که جمهوری اسلامی تمایلی به یک درگیری تازه با آمریکا نداشت، و قضیه‌ی کونکو نشان داده بود که مایل است به وجهی آبرومندانه، روابط دو کشور ترمیم شود. مروری بر مشکلات پیش از این، شاید به فهم داستان، بیشتر کمک کند.

وارن کریستوفر که خصومت او با ایران زبانزد همگان است، در سال‌های ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۷ در مقام وزیر خارجه‌ی آمریکا تقریباً همه کاره‌ی روابط دو کشور بود. آمریکا در پی جنگ خلیج فارس توانسته بود توافق صلحی میان اسرائیل و فلسطینی‌ها در اسلو به وجود آورد که به شدت مورد انتقاد جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت و انتظار می‌رفت ایران به خاطر ترس از انزوا در منطقه، از آن انتقاد کند (Roy, 1998, 41). با قتل اسحاق رابین، نخست‌وزیر وقت اسرائیل، صلح، چندان نیابید و آمریکا به تجدید نظر در مورد جمهوری اسلامی ایران پرداخت، و به منظور منزوی کردن این کشور، اقدامات تروریستی و خرابکاری‌های زیادی مانند انفجار ۱۹۹۲ بوئنوس آیرس را به این کشور نسبت داد، مضافاً این که تلاش ایران برای کسب توانایی‌های نظامی هم بسیار خطرناک جلوه داده شد. به این ترتیب، و به اندازه‌ی کافی، اتهامات و مشروعیت لازم برای مقابله فراهم گردید.

پاسخ واشنگتن، سیاست «مهار دوگانه» بود که ایندیک آن را چنین تشریح نمود: ما نیازی نداریم برای متوازن کردن یکی، به دیگری اتکاء کنیم ... ما به دنبال اهرم‌هایی هستیم که جلوی هر دو رژیم عراق و ایران را بگیریم (Indyk, 2009: 42-3).

در ایران، این سیاست در حدّ جنگ علیه این کشور برآورد گردید (سرمقاله‌ی روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۱۱ شهریور ۱۳۷۵). این نگرانی همواره در جمهوری اسلامی ایران وجود داشته که آمریکا در پی تغییر رژیم و به خطر

انداختن امنیت آن است. تهران، حادثه‌ی طبس، کودتاهای ناکام و جنگ ایران و عراق را ناشی از سیاست آن کشور برای تغییر رژیم می‌داند و در نتیجه، طبیعی است که همیشه نگران تدروی‌های واشنگتن باشد. حال آن که ایندیک اعلام کرده بود که ایالات متحده صرفاً در پی تغییر رفتار جمهوری اسلامی است. در سال ۱۹۹۵، جمهوری خواهان در مجلس نمایندگان اکثریت یافتند که زمینه را برای تخریب روابط دو کشور فراهم آورد. تا این سال، آمریکا سومین شریک تجاری، ششمین خریدار صادرات و بزرگ‌ترین خریدار نفت ایران بود (Pol-lack, 2004: 270). در این زمان، هاشمی رفسنجانی تلاش خود را برای بهتر نمودن این وضع به خرج داد و توانست رهبران نظام را به قبول شرایط کونکو قانع نماید؛ کاری که از نظر پالک، بسیار سخت بود و همگان تصور می‌کردند که توتال فرانسه برنده می‌شود (Pollack, 2004: 271). در مقابل، کریستوفر آن را ناسازگار با سیاست مهار خواند و اعلام کرد: شما دست شرارت ایران را در منطقه خواهید دید (Alikhani, 2000)؛ البته، اسرائیلی‌ها، لابی یهود و دولت‌های عرب هم به تقویت این گرایش سیاست خارجی آمریکا کمک کردند.

در ۱۴ مارس ۱۹۹۵، کلینتون اعلام کرد قرارداد کونکو با سیاست آمریکا ناسازگار است، و روز بعد نیز دستوری اجرایی صادر کرد که همکاری نفتی را ممنوع می‌نمود و در ادامه نیز با سه اقدام مهم ذیل، وضع را به کلی دگرگون کرد: مبادلات مالی و بازرگانی با ایران ممنوع شد؛ مطابق روند تشدید یافته‌ی قانون داماتو، سرمایه‌گذاری در نفت ایران مشمول مجازات گردید و سرانجام طرحی به تصویب نمایندگان رسید که به موجب آن، ۱۸ میلیون دلار دیگر به برنامه‌های مخفی سیا برای سرنگونی رژیم ایران اضافه شد.

تا این زمان، جمهوری اسلامی برخی از این اقدامات را تلافی کرده بود؛ حتی پیش از این گروه‌های طرفدار ایران در منطقه اعمالی انجام داده بودند که سبب شده بود شیمون پرز در می ۱۹۹۳، انتخابات را به رقیب‌اش نتانیا‌هو ببازد. به قول ایندیک، سفیر وقت آمریکا در اسرائیل، جمهوری اسلامی تا آن زمان توانسته بود از طریق حملات تروریستی، دو دولت پرز و کارتر را سرنگون کند (Pollack, 2004: 280).

در ژوئن ۱۹۹۶، برج‌های الخبر در شرق عربستان هدف حملاتی ویرانگر

قرار گرفت و بسیاری آن را تلافی کاملی از اقدامات آمریکا و تلاش سیا برای نسبت دادن آن به ایران و در نهایت تحریک و تحریف کشورهای منطقه برای اقدام نظامی مشترک علیه ایران و در نهایت سرنگونی جمهوری اسلامی تلقی کردند. در چنین شرایطی که موضوع بسیار حساس شده بود و احتمال درگیری می‌رفت، تحت تأثیر اقدامات خطرناک صدام حسین در عراق و نبود شواهد محکمه‌پسند، اهمیت خود را از دست داد. هنگامی که حکم دادگاه میکونوس در سال ۱۹۹۷ صادر و موضوع به جمهوری اسلامی ارتباط داده شد، آمریکا مجدداً جسارت بیشتری یافت.

در چنین شرایطی، محمد خاتمی در ایران به ریاست جمهوری رسید و با همه‌ی انتقاداتی که از سوی برخی جریان‌های داخلی ایران به یک سیاست سهل‌گیرانه در مورد آمریکا وارد بود، گرایش به آشتی‌جویی در روابط دو کشور مجاز شمرده گردید و تصمیم گرفته شد که این گرایش آزمایش شود. روی کار آمدن خاتمی به مانند یک ماتریس بغرنج، شرایط را برای هر دو کشور حساس نمود. شاید هر دوی آن‌ها فرصت داشتند با یک حرکت بسیار مطلوب از وضعیت سخت آن درگذرند، اما هر حرکتی که توان اقناعی کمی برای طرفین در بر می‌داشت، می‌توانست وضع ماتریس را به مراتب دشوارتر بنماید.

در تهران، مقامات در پی آن بودند که بار دیگر حقانیت آمریکا را در ابراز تمایل به برقراری روابط به چالش کشند. واشنگتن از روی کار آمدن یک اصلاح‌طلب متحیر شده و با توجه به روند بازی، نمی‌توانست استقبال گرمی بنماید و با آن محتاطانه برخورد کرد. پیش‌تر، برژینسکی و اسکوکرافت در توصیه‌ای مهم به کاخ سفید، سیاست‌های محتاطانه و سرد آمریکا را مورد انتقاد قرار داده و خواستار تعامل بیشتر شده بودند (Rubin, 2009). خاتمی در مصاحبه‌ی ۷ ژانویه ۱۹۹۸ با سی‌ان‌ان، با ردّ و بدل‌جملاتی در وصف مردم آمریکا، عذرخواهی در مورد مسئله‌ی گروگان‌ها و البته محکوم کردن رفتار آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، فرصت تعامل مطلوبی را فراهم آورد.

سخنان خاتمی در مورد تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی و صلح خاورمیانه، قانع‌کننده بود. دولت خاتمی همکاری‌هایی هم از جمله در زمینه‌ی مبارزه با تروریسم و جلوگیری از قاچاق نفت توسط رژیم صدام حسین صورت داد.

تهران خواستار اقدامات عملی آمریکا در برداشتن تحریم‌ها به عنوان «دیوار بی‌اعتمادی» شد. تهران مایل بود برداشتن تحریم‌ها آزمونی برای اعتماد به واشنگتن و ادامه‌ی مذاکرات باشد. عبدالله رمضان‌زاده، سخنگوی دولت خاتمی بر آن بود که ما یک سیاست آشکار داشتیم که شامل مذاکره و اعتمادسازی بود، و یک سیاست پنهانی شامل ادامه‌ی همین فعالیت‌ها (Rubin, 2009).

کلینتون در دو مورد پیغام‌هایی برای خاتمی ارسال کرد و به عادی شدن روابط و گفتگوی مستقیم ابراز تمایل نمود. به علاوه، دولت کلینتون، اقداماتی مانند قرار دادن نام سازمان مجاهدین خلق در فهرست گروه‌های تروریستی و یا برداشتن برخی موارد تحریم و تخفیف در زمینه‌ی نفت صورت داد. عده‌ای سخنرانی ۱۲ آوریل ۱۹۹۹ وی را نوعی عذرخواهی از گذشته‌ی آمریکا در قبال ایران تلقی نمودند.

از نطق کلینتون تا نطق آلبرایت، تحولات به شکل مثبت و منفی به صورت کج‌دار و مریز صورت می‌گرفت؛ به عنوان نمونه، ضمن تخفیف‌هایی که در مسائل نفتی داده شد، شرکت‌هایی مانند موبیل از همکاری با سوآپ نفت ایران در دریای خزر بازداشته شدند.

مجموعه‌ای از دیگر اقدامات مثبت آمریکا به این قرار بود: صادرات غیرنفتی ایران به آمریکا آزاد شد، و بانک جهانی در آغاز سال ۲۰۰۰ اعلام کرد که پس از هفت سال به دور از فشار آمریکا، نخستین وام خود را به جمهوری اسلامی می‌پردازد (Khalaf, 2000)، شرکت بوئینگ، برخی خدمات خود را به هواپیماهای ایران از سر گرفت، و ... در مقابل، در تاریخ ۱۵ مارس ۲۰۰۰، کلینتون قانونی را امضا کرد که قابلیت جمهوری اسلامی را در زمینه‌ی هسته‌ای و همکاری‌های نظامی‌اش با روسیه و چین باز می‌داشت. به این ترتیب، روابط به شکلی محتاطانه و غیرفعال دنبال می‌گردید و هر امتیازی که داده می‌شد، با اقدام منفی دیگری همگام می‌شد.

رویداد مهم دیگر، سخنرانی ۱۷ مارس ۲۰۰۰ آلبرایت بود. تا این زمان، جمهوری اسلامی با کارشکنی‌های مختلفی روبرو شده بود، و با وجود امتیازاتی که داده بود، با اقدام مایوس‌کننده‌ی دولت آمریکا مواجه گردیده بود. آلبرایت در این سخنرانی، ضمن عذرخواهی در مورد کودتای ۲۸ مرداد، روابط پُر انتقاد

آمریکا با رژیم شاه را متذکر شد و اعلام نمود که ایالات متحده باید سهم مسئولیت خود را از مشکلات پیش آمده در روابط ایالات متحده و ایران بر عهده بگیرد (Albright, 2000). با این وصف، در تهران از سخنان وی به ویژه در به کار بردن عبارت «دست‌های غیرمنتخب»، انتقاد شد. خرازی، وزیر وقت امور خارجه در واکنشی اعلام کرد: این نکات مثبت با برخی موضع‌گیری‌های مداخله‌جویانه و نادرست، آن هم درباره‌ی مسائلی که هیچ اختلافی بر سر آنها در ایران وجود ندارد، آلوده شده ... مداخله‌جویی و ارائه‌ی اطلاعات نادرست و به کارگیری تعابیر مجعول، مسلماً موجب ناخرسندی همه‌ی مردم ایران خواهد شد، و قابل قبول نیست.

سخنان خانم آلبرایت گرچه حاوی نکاتی مثبت بود، ولی تحت‌الشعاع مواضع غلط و مداخله‌جویانه قرار گرفته بود (خرازی، ۱۳۷۹).

به نظر پالک، عده‌ای در وزارت خارجه به عمد عبارت «دست‌های غیرمنتخب» را در متن سخنان آلبرایت قرار داده و او نتوانسته بود پیامد آن را پیش‌بینی نماید (Pollack, 2004, 340). این شاید مهم‌ترین گام آمریکا برای حرکت به سوی عادی‌سازی روابط دو کشور بود که چنین نسنجیده از دست رفت. چند روز پس از واکنش رسمی دولت، آیت‌الله خامنه‌ای در این مورد گفت: آمریکائی‌ها بعد از گذشت حدود نیم قرن به توطئه‌ی کودتای ۲۸ مرداد و همچنین حمایت از رژیم دیکتاتور و سرکوبگر پهلوی و حمایت از عراق در جنگ بر ضد ایران اعتراف می‌کنند، در حالی که این اعتراف بسیار دیرهنگام، اکنون فایده‌ای برای ملت ایران ندارد... بزرگ‌ترین عیب آمریکا این است که در تمام موارد از موضعی قُلدرمابانه برخوردار می‌کند که در این اعتراف‌ها و سخنان نیز موضع قُلدری همچنان به چشم می‌خورد (خامنه‌ای، ۱۳۷۹ الف).

با چنین ردّ و بدلی، عملاً بار دیگر روابط دو کشور روی در مسیری سرد نهاد. آمریکایی‌ها که به راحتی این فرصت را از دست دادند، با شتاب خاصی تلاش نمودند آن را جبران نمایند، اما این تلاش‌های برای نزدیکی بیشتر، حتی به ضرر اصلاح‌طلبان انجامید. در حقیقت، جناح مخالف اصلاحات ترجیح می‌داد بین گرایش اصلاح‌طلبان به انجام اصلاحات داخلی و منافع آمریکا رابطه‌ای برقرار کند، تا هم به نگرش متکبرانه‌ی آمریکا واکنش نشان دهد و

هم اصلاح‌طلبان را از تندروی و رفتارهای گریز از مرکز بازدارد، و اجازه ندهد از رابطه‌ی با آمریکا بهره‌برداری داخلی نمایند. علاوه بر بازداشت‌های مختلف و بستن روزنامه‌های طرفدار آن‌ها و...، سعید حجاریان - عضو برجسته‌ی جناح اصلاح‌طلب - نیز ترور شد و به قول پالک، خاتمی از این‌جا به بعد دریافت که ادامه‌ی این مبارزه با محافظه‌کاران به صلاح نیست (Pollack, 2004: 337).

کلینتون و آلبرایت بعدها با اشتیاق بیشتری در جلسه‌ی سخنرانی خاتمی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد حاضر شدند، اما به قول خرازی، دیگر دیر شده بود: من متأسفم که کلینتون در بهتر انجام دادن کارش ناکام ماند. آن‌ها تلاش‌هایی صورت دادند و مواضع مثبتی در پیش گرفتند، اما آن مواضع را با برخی عناصر منفی خلط کردند. آن‌ها در مورد عناصر منتخب و غیرمنتخب - چیزی که از سوی دولت کنونی مطرح شده است - صحبت کردند که آن یک مداخله در امور داخلی ما تلقی شد و در ایران به شدت مورد مخالفت قرار گرفت (Slavin, 2002). آلبرایت خود در خاطرات‌اش آورده که ما دریافتیم خاتمی و خرازی از تماس با آمریکایی‌ها بر حذر داشته شده و به همین خاطر، نزدیکی بیشتر ما «بوسه‌ی مرگ» برای آنان بود (Albright, 2005: 411). در پایان این دوره، آیت‌الله خامنه‌ای مذاکره با آمریکا را توهین و خیانت به ملت ایران توصیف کرد تا بحث مذاکره با آمریکا منتفی شود (خامنه‌ای، ۱۳۷۹ ب).

### بازگشت به چرخه‌های انتقامی

در سال ۲۰۰۱، نومحافظه‌کاران بر سر کار آمدند و در سپتامبر این سال، حملات تروریستی معروف (حمله به برج‌های دوقلو) روی داد که جمهوری اسلامی هم آن را محکوم کرد. در مقابل، درخواست بوش در واداشتن کشورها به ارائه‌ی اطلاعات بیشتر برای مقابله با حملات تروریستی احتمالی که لحنی سلطه‌گرانه داشت، از سوی جمهوری اسلامی به شدت محکوم شد. با وجود این، نبرد با طالبان از سوی ایران حمایت شد و تلاش‌های گسترده‌ای از سوی تهران صورت گرفت تا دولت موقت افغانستان به سرعت روی کار آید و به قول دابینز، فرستاده‌ی ویژه‌ی آمریکا به افغانستان، هیچ کس سودمندتر از ایرانیان نبود (Dobbins, 2004). همکاری ایران با آمریکا در افغانستان در چهارچوب



منافع امنیتی دو طرف انجام می‌گرفت. ایران مایل بود از شرّ معضلی که چند سال با آن رو به رو بود به سرعت بگریزد تا دیگر بازیگران منطقه‌ای فرصتی برای مداخله و تطویل آن نداشته باشند، و از طرف دیگر امیدوار بودند که از آن به عنوان فرصتی برای از میان برداشتن اختلافات نیز بهره بگیرند. شرایطی که در کنفرانس بُن در پایان همین سال پدید آمده بود، نوید چنین موقعیتی را می‌داد، اما همچنان این مقامات آمریکا بودند که با طرح موضوع کشتی کارین ای و حمل ۵۰ تن تسلیحات برای تشکیلات خودگردان فلسطین که به جمهوری اسلامی نسبت داده شد، مجدداً اوضاع آشفته گردید. رسانه‌های غربی، تبلیغات شدیدی به راه انداختند و مانند هر مسئله‌ی دیگر، روابط ایران و آمریکا که منافع اسرائیل را هم در بر می‌داشت، لابی‌های یهودی بسیار مؤثر و بی‌گذشت وارد عمل شدند (برای گزارش‌هایی در این مورد، ر. ک: Safire, 2002; Ben-net, 2002).

چند روز پس از قضیه‌ی کارین ای، بوش در نطق وضعیت کشور در ژانویه‌ی ۲۰۰۲، جمهوری اسلامی را به همراه عراق و کره‌ی شمالی، «محور شرارت» خواند. این موضوع، کل انگیزه‌های را که در این مدت برای گشایش روابط دو کشور به دست آمده بود، از میان برد. این نطق در داخل ایران به شدت محکوم شد و به تدریج، تمامی مسیرهای ارتباطی دو کشور قطع شد. حتی تلاش و سماجت گروه‌ها و رسانه‌های اصلاح‌طلب برای بهبود فضای ارتباطی، با اطلاعیه‌ی پنجم خرداد ۱۳۸۱ دادگستری تهران روبرو شد که طی آن جانبداری از مذاکره با آمریکا جرم اعلام شد (برای دیدن اطلاعیه، ر. ک: مهرپور، ۱۳۸۴، ص ۵۶۴)، و به این ترتیب، به رغم این که بوش بازترین دیپلماسی را در مورد ایران به نمایش گذاشت و مقامات دو کشور در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ بارها با یکدیگر دیدار و مذاکره کرده بودند، مجدداً با اقدامات نسنجیده، انگیزه‌ی مذاکره از میان رفت.

در سال ۲۰۰۲، سازمان مجاهدین خلق، اطلاعاتی در مورد برنامه‌ی اتمی ایران منتشر کرد که در رسانه‌های غربی سر و صدای فراوانی ایجاد کرد. در آغاز سال ۲۰۰۳، خاتمی رسماً پیشرفت‌هایی را در این زمینه مورد تأکید قرار داد. داستان به همین جا ختم نشد و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در این قضیه به شدت درگیر شد. آمریکا از آن به عنوان ابزاری برای فشار بر ایران و تعدیل سیاست‌های آن در منطقه، بهره گرفت. وخامت اوضاع نابسامان

افغانستان و عراق و ضرورت همکاری در این زمینه، باز هم دو کشور را به نزدیکی واداشت و آن گونه که آرمیتاژ، معاون وقت وزارت خارجه‌ی آمریکا اعلام کرده بود، مقامات جمهوری اسلامی در نامه‌ای ابراز علاقه کرده بودند که مذاکرات گسترده‌ای برای عادی‌سازی روابط دو کشور و حل و فصل همه‌ی مشکلات صورت گیرد (Hirsh, 2007). آرمیتاژ اعلام داشت که در حال حاضر عادی‌سازی روابط مد نظر نیست و ایالات متحده تنها مایل است گفتگوهای چندجانبه در زمینه‌هایی محدود مانند موضوع عراق، افغانستان و مبارزه با قاچاق مواد مخدر داشته باشد (Barzegar, 2003). رمضان‌زاده از سوی ایران، این پیشنهاد آرمیتاژ را رد کرد (Barzegar, 2003).

در اواخر این سال، زلزله‌ی بم سبب شد کمک‌ها و همدردی‌هایی از سوی کشورهای غربی در حق ایران صورت گیرد که مورد استقبال قرار گرفت. آمریکا، پذیرش کمک‌ها را مبنای تعامل برای گفتگو قرار داد و این انگیزه‌ها، تلاشی دیگر را برانگیخت. ایالات متحده در عراق با مشکلات فراوانی مواجه بود و امیدوار بود از این رهگذر هم دوباره تلاشی برای بهبود روابط دو کشور صورت دهد، و هم این که از کمک‌های جمهوری اسلامی برای رفع مشکلات عراق برخوردار شود. در حاشیه‌ی اجلاس ۲۲ نوامبر ۲۰۰۴ / دوم آذر ۱۳۸۳، شرم‌الشیخ که به همین منظور در مصر برگزار شده بود، خرازی و پاول، با هم دیدار کردند. در ایران این یک تصمیم قطعی بود که بدون کسب امتیازی قابل توجه، مذاکره‌ای با آمریکا صورت نگیرد. این موضوع در چند سال اخیر از سوی مقامات تکرار شده بود. در مقابل، آمریکا همچنان در تلاش بود از طریق ابزارهای رسواکننده در مورد پرونده هسته‌ای ایران و متهم کردن این کشور به کمک به تروریست‌ها در عراق و افغانستان، جمهوری اسلامی را به انفعال کشاند. پیش از این دیدار، ایران در زمینه‌ی تحویل برخی عناصر تروریست که وارد خاک ایران شده بودند، همکاری با بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در بازدید از تأسیسات اتمی و همکاری در جهت ثبات عراق و افغانستان، زمینه‌های مثبتی را فراهم آورده بود، اما آمریکا به رغم تمایل پاول به همکاری و تلاش برای عادی‌سازی روابط (Whitaker and Astill, 2003)، امتیازی قابل توجه نداد و در نتیجه، این مذاکرات هم به جایی نرسید.

سال ۲۰۰۵، پایان ریاست جمهوری خاتمی بود و آمریکایی‌ها در پی آن بودند

که بعد از انتخابات جدید در ایران به موضوع رابطه بپردازند تا به گفته‌ی خودشان بر انتخابات تأثیر گذار باشند. آیت‌الله خامنه‌ای در سخنانی پیش از انتخابات نشان داد که دوره‌ی ماماشات و تنش‌زدایی به پایان رسیده و دیگر فرصتی برای این کار نیست: *سخنگویان استکبار گفته‌اند ما بعد از انتخابات ریاست جمهوری ایران، راجع به انرژی هسته‌ای صحبت می‌کنیم، اما مستکبران بدانند که انتخابات ایران هیچ ربطی به آن‌ها ندارد و هرکسی در این انتخابات روی کار آید نه می‌خواهد و نه ملت اجازه می‌دهد که برخلاف منافع مردم قدمی بردارد (خامنه‌ای، ۱۳۸۴).*

## نتیجه‌گیری

مقاله مدعی است که سیطره‌ی ایدئولوژی بدبینانه در سیاست خارجی آمریکا سبب می‌گردد روابط با جمهوری اسلامی به مثابه یک دولت بنیادگرا مردود شود. در عمل، ایالات متحده، جمهوری اسلامی را در تلاش برای گسترش روابط نفی و یا به عمد آن را در موقعیتی نازل قرار می‌دهد تا خود جمهوری اسلامی از ادامه‌ی راه منصرف شود. در این صورت، واکنش همیشگی جمهوری اسلامی و شخص رهبری تأکید بر عدم نیاز به رابطه با آمریکا است. در سطور زیر، برخی از این الگوهای رفتار آمریکا استنتاج می‌شود.

**یکم.** این که از فحوی سیاست‌های آمریکا چنین برمی‌آید که کشور مزبور در روابط با جمهوری اسلامی دائم در پی تغییر ماهیت آن بوده است؛ مثلاً دولت کلینتون صرفاً در نظر داشت که تنها بخشی از مسئولان جمهوری اسلامی مطرح باشند و این به معنای تلاش برای تجزیه‌ی نظام محسوب می‌شد. در دوره‌ی بوش‌پسر هم تقریباً این سیاست دنبال گردید، اگرچه بوش به تعامل کمتر با اصلاح‌طلبان و تقابل بیشتر با خود جمهوری اسلامی نظر داشت. بوش‌پسر در وهله‌ی نخست بر آن گردید تا با نشان دادن قدرت نظامی آمریکا در منطقه، رهبران جمهوری اسلامی را مرعوب و به انفعال کشاند. به همین خاطر، در تمام این مدت، تعامل و تقابل دو روی یک سکه بودند: تغییر رژیم.

**دوم.** دیگر این که بسیاری تعاملات ایالات متحده با جمهوری اسلامی از سر نیاز و به شکل ابزاری مطرح بوده است. این تعاملات همواره در جهت

جلب همکاری ایران برای رفع مشکلات آمریکا در منطقه بوده که معمولاً از آزادی گروگان‌ها تا رفع معضل طالبان و مشکلات عراق را دربر گرفته است. جالب آن که مذاکره همواره مشروط به همکاری جمهوری اسلامی در آن حوزه‌ها بوده، که نشانگر نگاه ابزاری واشنگتن به رابطه است.

**سوم.** دیگر آن که در واشنگتن، مقامات از رابطه با جمهوری اسلامی به عنوان یک بازی ایدئولوژیک در داخل بهره‌برداری می‌کنند. به بیان دیگر، در ایالات متحده، بر سر برخورد با جمهوری اسلامی بین دو حزب حاکم، نوعی رقابت وجود دارد و دولت‌های آمریکا در حالی که تقریباً همگی با جمهوری اسلامی تعامل داشته‌اند، همواره همدیگر را به رابطه‌ی با آن و یا کوتاهی در برخورد با آن متهم و محکوم کرده‌اند.

**چهارم.** دیگر آن که واشنگتن حاضر نیست تهران از امتیاز «عذرخواهی بزرگ» آن کشور در قبال رفتارهای گذشته‌اش بهره بگیرد؛ چنین عذرخواهی که به تعبیر امام خمینی می‌تواند معرف «آدم شدن آمریکا» باشد، برای اقناع مخاطبان داخلی در جمهوری اسلامی نیازی حیاتی است.

**پنجم.** دیگر آن که واشنگتن بسیار مشتاق است تا جمهوری اسلامی نفوذ کشور مزبور را در داخل و خارج تضمین نماید؛ مثلاً به گونه‌ای که شاید حتی به رسمیت شناختن اسرائیل را هم در بر گرفته و با فرایند صلح خاورمیانه، همکاری صورت گیرد؛ علاوه بر این که اصرار واشنگتن به انجام اصلاحات داخلی (دموکراسی و حقوق بشر) به گونه‌ای است که می‌تواند متضمن مداخله و نفوذ آن در سیاست داخلی کشور باشد؛ چیزی که نه واقع‌بینانه است و نه شدنی.

**ششم.** دیگر آن که مسیر رابطه به شکل مناسبی انتخاب نمی‌شود؛ در حالی که واشنگتن برنامه‌ای برای رابطه با تهران ندارد، همواره ترجیح داده که از دیپلماسی مسیر دوم یا دیپلماسی پنهانی و غیررسمی برای تعامل بهره گیرد. چنین مسیری همواره به این جهت انتخاب شده که عمدتاً منافع آمریکا را برآورده نماید نه جمهوری اسلامی! در این نوع دیپلماسی، معمولاً مشکل

رابطه حل نمی‌شود و حداکثر فرصتی برای یک دعوی زرگری به وجود می‌آورد. این دیپلماسی از آن‌جا که پنهان بوده و در معرض دید و قضاوت افکار عمومی نیست، قابل اتکا هم نبوده و همواره مورد سوءاستفاده قرار گرفته، و نهایتاً این که شکست‌های زیادی که در این مسیر تجربه شده، آن را به مسیری غیرقابل اتکا و منفی برای دو طرف بدل نموده است.

به عنوان سخن آخر، باید گفت که یک ایدئولوژی بدبینانه در واشنگتن حاکم است که اجازه‌ی برقراری روابط را نمی‌دهد؛ علاوه بر این، فرصت مداخله برای عناصر محیطی و مرتبط با سیاستگذاری آن کشور مانند لابی‌ها را فراهم می‌آورد که شرایط را به صورت چرخه‌ای از خصومت درمی‌آورد که مدام گرایش به نفی رابطه دارد و دشمنی‌ها را برمی‌انگیزد.

## ■ منابع

امجد، م. (۱۳۸۳). سیاست و حکومت در ایالات متحده، تهران: سمت.

برزگر، ج. (۲۰۰۳). روابط ایران و آمریکا؛ تغییر در کدام شرایط؟. سایت بی بی سی فارسی (۲۹ اکتبر)؛ قابل بازیابی در نشانی اینترنتی زیر:

[http://www.bbc.co.uk/persian/iran/story/2003/10/031029\\_a\\_jb\\_iran\\_usa.shtml](http://www.bbc.co.uk/persian/iran/story/2003/10/031029_a_jb_iran_usa.shtml)

بیل، ج. (۱۳۸۱). سیاست استیلاجویی: ایالات متحده و ایران. ترجمه عباس ایمان‌پور. اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۶-۱۷۵ (فروردین و اردیبهشت)، ۴۸-۵۷.

خامنه‌ای، آیت‌الله سیدعلی. (۱۳۷۹ الف). دیدار و سخنرانی در جمع زائران حرم حضرت امام رضا (ع). (۶ فروردین)؛ قابل دستیابی در نشانی اینترنتی زیر:

<http://farsi.khamenei.ir/news-content?id=894>

خامنه‌ای، آیت‌الله سیدعلی. (۱۳۷۹ ب). بیانات مقام معظم رهبری در دیدار گروه کثیری از جوانان استان اردبیل. (۵ مرداد)؛ قابل دستیابی در نشانی زیر:

<http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3018>

خامنه‌ای، آیت‌الله سیدعلی. (۱۳۸۴). دیدار جمع کثیری از مردم استان کرمان با رهبر معظم انقلاب اسلامی در مصالای این شهر. (۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۴)؛ قابل دسترسی در نشانی اینترنتی زیر:

<http://farsi.khamenei.ir/news-content?id=1261>

خرازی، کمال. (۱۳۷۹). خرازی: نگاه آمریکا به ایران تغییر کرده است. (مصاحبه با کمال خرازی). روزنامه همشهری (۱۸ فروردین).

رشیدی، ع. (۱۳۸۰). تراژدی ایالات متحده آمریکا، از نظام حکومتی مردم‌سالار، خیرخواهی و بی‌گناهی، تا غرور و آشفتگی و پیش‌قراولی جهانی. اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۲-۱۷۱ (آذر و دی)، ۱۹-۴.

رینولدز، چ. (۱۳۷۱). وجوه امپریالیسم. ترجمه سیدحسین سیف‌زاده. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

کگلی، چ. دلیو. و الف آر. ویتکف (۱۳۸۲). سیاست خارجی آمریکا: الگو و روند. ترجمه اصغر دستمالچی. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

روزنامه جمهوری اسلامی (۱۱ شهریور ۱۳۷۵).

سمتی، محمدهادی (۱۳۷۷). بحران تصمیم‌گیری در دستگاه سیاست خارجی آمریکا؛ رویارویی با انقلاب اسلامی ایران. مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ش ۳۹ (بهار)، ۶۲-۱۴۵.

کسینجر، هنری. (۱۳۷۹). دیپلماسی. ترجمه فاطمه سلطانی یکتا و علیرضا امینی. تهران، انتشارات اطلاعات.

مهرپور، ح. (۱۳۸۴). وظیفه دشوار نظارت بر اجرای قانون اساسی: مجموعه مکاتبات و نظریات حقوقی هیات پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی ۸۴-۱۳۷۶. تهران: نشر ثالث.

Albright, M. (2000). US-Iran relations. Speech by Secretary of State Madeleine Albright. Washington, D.C. (March 17); Retrieved from <http://asiasociety.org/policy-politics/strategic-challenges/us-asia/us-iran-relations>

Albright, M. (2005). Madam secretary: A memoir. New York: Miramax Books.

Alikhani, H. (2000). The power of the lobby: AIPAC and US sanctions against Iran. *Global Dialogue*, Vol. 2, No. 3 (Summer).

Ammon, H. (1990). James Monroe: The quest for national identity. Virginia: University of Virginia Press.

Bartos, O. and P. Wehr (2002). Using conflict theory. Cambridge: Cambridge University Press.

Bennet, J. (2002). Seized arms would have vastly extended Arafat arsenal. *New York Times* (January 12).

Dobbins, J. (2004). Time to deal with Iran. *Washington Post* (May 6).

Donnelly, T. and V. Serchuk, (2005). Transforming America's alliances. *National Security Outlook*. American Enterprise Institute for Public Policy Research (January); Retrieved from [http://www.aei.org/docLib/20041223\\_NSOJan2005gCC.pdf](http://www.aei.org/docLib/20041223_NSOJan2005gCC.pdf)

Hirsh, S. (2007). A Failed Shot at Peace with Iran?. *Newsweek* (August 2).

Hopf, T. (1998). The promise of constructivism in International Relations theory. *International Security*, Vol. 23, No. 1 (Summer), pp. 324-348.

Indyk, M. (2009). Innocent abroad: An intimate account of American peace diplomacy in the Middle East. New York: Simon and Shuster, pp. 42-3.

Hunt, M. (1987). Ideology and US foreign policy. New Haven: Yale University.

Kriesberg, L. (1998). *Constitutive conflicts: From escalation to resolution*. Oxford: Rowman and Littlefield, Inc.

Khalaf, R. (2000). World Bank may resume Iran loans. *Financial Times* (January 29/30).

Pollack, K. (2004). *The Persian Puzzle: the Conflict between Iran and America*. New York:

Ramazani, R. K. (1990). Iran's export of the Iranian Revolution: Politics, ends, and means. in *The Iranian Revolution: Its global impact*. edited by John Esposito. Miami: Florida International University Press, pp. 40-62.

Roy, O. (1998). Tensions in Iran: The future of the Islamic Revolution. *Middle East Report*, No. 207 (Summer).

Rubin, M. (2009). Iran: Recent developments and implications for U.S. policy. House Foreign Affairs Committee (July 22); available at <http://www.meforum.org/2409/iran-developments-implications-us-policy>

Ryn, C. G. (2003). The ideology of American empire. *Orbis* (Summer), pp.383-97.

Safire, W. (2002). Arafat's implausible denials. *New York Times* (January 10).

Schlesinger, Arthur, (1988). *The vital center: The politics of freedom*. Boston: Da Capo Press.

Schrecker, E. W. (2002). *Age of McCarthyism: A brief history with documents*. Boston: Bedford/St. Martin's Press.

Slavin, B. (2002). Q & A with Iranian foreign minister Kamal Kharrazi. *USA Today* (Sep. 18).

Whitaker, B. and J. Astill (2003). Bush signals softer line on Iran. *Guardian* (Dec. 31).